

# درگذشت غزلسرای بزرگ معاصر

**هوشنگ ابتهاج ملقب به سایه در ۸ سالگی از زمان مرگش با خبر بود**

**کمیته اطلاع‌رسانی حزب مردم‌سالاری و روزنامه مردم‌سالاری، درگذشت شاعر گرانقدر، پژوهشگر عالی مقام و استاد پیشکسوت، فقید سعید، امیرهوشنگ ابتهاج (سایه) را به اهالی فرهنگ و هنر و شعر و پژوهش، و بویژه خانواده آن زنده یاد تسلیت می‌گوید.**

کرده‌است. «سراب» اولین مجموعه شعر اوست که با مضامین شعر جدید سرود شده است. گرچه قالب شعرش همان چهارپاره است اما با مضامینی از جنس غزل و بیان احساسات و عواطف شخصی، واقعی و طبیعی بوده است.

مجموعه شعر بعدی‌اش با نام «سپاهمشق» با وجود اینکه پس از «سراب» منتشر شد، شعرهای سایه را در سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۶ در خود جای داده است. در این مجموعه، سایه تعدادی از غزل‌های خود را منتشر کرد و مهارت اعجاب‌انگیز خود را در سرودن غزل نشان داد. تا جایی که گروهی از منتقدین تعدادی از غزل‌های او در این مجموعه را از بهترین غزل‌های دوران معاصر به شمار می‌آورند.

بانگ نی ، تاسیان ، آینه در آینه ، پیر پیرنیا ناندیش ، یادگار خون سسرو و راهی و اه‌ی از دیگر آثار این شاعر برجسته ایرانی است.

**هشت ساله بود که فهمید…**

هوشنگ ابتهاج گفته است: هشت نه ساله بوده که یکی از هم کلاسی‌های او از هوشنگ ابتهاج و دو نفر دیگر می‌خواهد نام خودشان و نام مادر و نه پدرشان را روی یک برگ کاغذ بنویسند تا شب هنگام نزد پدر برد و اینکه آنان را پیش‌گویی کند.

آن مرد گویا روحانی و اهل‌دل بوده و چند مورد را برای هر

که مادر بزرگ من حساب می‌شد به مادر من رسید.

این خانه بعد از فوت مادرم (۱۳۲۶) به من و سه خواهرم رسید که ما به پدرم وکالت دادیم تا این خانه را بفروشد. او در سال ۱۳۲۷ این خانه را فروخت. یک نفر، دو نفر دیگر هم این خانه را خریدند. شنیدم یکی از صاحب‌خانه‌ها ساکن آمریکاست. با او هم گفت‌وگو کردند. به من گفتند در شهرداری رشت تصویب شده این خانه را بخزند تا به یک مرکز فرهنگی تبدیل شود. اخیراً هم شنیدم که حکمی صادر شده که این خانه را خراب بکنند و ساختمان جدیدطیقه بسازند؛ اما جزئیاتش را نمی‌دانم.

تا سال ۲۶ که مادرم فوت شد، هر دو هفته یک‌بار به آن‌جا می‌رفتم و به تهران برمی‌گشتم. یک سال بعد از فوت مادرم هم در سالل ۱۳۲۷ پدرم آن‌جا را فروخت و با خواهرهایم به تهران آمدم، بعد هم پدرم برگشت رشت و همان‌جا مرد. من تمام گوشه و کنار این خانه را می‌توانم نقاشی کنم. یادم می‌آید در ضلع غربی خانه دیواری بود که درخت انگوری داشت که تا بالای دیوار رفته بود. نگهداری این خانه برای من سه‌ساله نیست. اگر این خانه امسال خراب نشود، ۵۰ سال دیگر خراب می‌شود. ممکن است به طور طبیعی خراب شود؛ زلزله بیاید، هزار بار سلا تاریخ می‌آید و تمام می‌شود. ساختمان‌ها نمی‌مانند و گاه خود به خود از بین می‌روند. من اصراری برای حفظ این خانه ندارم و اهمیتی هم ندارد، وقتی خود آدم نمی‌ماند حالا خانه هم نماند، اما خوب این خانه حیف است و یادگاری است. اگر مرکز فرهنگی شود بهتر از این است که به یک اداره تبدیل شود.

برای من خیلی خنده‌دار است وقتی سند ثبتی اسناد شهری با جزئیات وجود دارد و این‌که خانه مطابق صورت مجلس فلان به تاریخ فلان به فلائی و از فلائی ارث رسیده است، از من دست‌خط بخواهند. حضرات در شهرداری رشت و در هر جای دیگر هم این سند را دارند، این‌که نوشته دوطبقی از من بخوانند، شوخی است. من بنویسم کاخ سلطنتی در فلان کشور دنیا برای من است؟! این‌ها که کافی نیست، وقتی سند وجود دارد به نوشته احتیاج نیست؛ این به شوخی می‌ماند. کپی سند دست من است؛ دخترم برای من فرستاده که دخترم هم از ۱۰ نفر دیگر گرفته است. در رشت این سندا را دیده‌اند و دارند. این‌ها بهانه‌جویی است.»

هیچ بندی از این توضیحات اما افاقه نکرد و سازمان

میراث فرهنگی برای ثبت خانه مجاب نشد، مالک هم

در یک روز تعطیل، جمعه ۲۳ فروردین ماه ۱۳۹۸ بولدورز‌ها را به جان خانم‌داری ابتهاج انداخت و یادگار کودکی «سایه» را برای همیشه نابود کرد. بهانه آوردند: عقاید سیاسی هوشنگ ابتهاج دلیل ثبت نشدن خانه و حتی صدور مجوز آن برای تخریب بوده است. توجیه و توضیح مدیر وقت میراث فرهنگی گیلان دربراه علت تخریب خانه مادری هوشنگ ابتهاج این بود: «ولا که این خانه در سال ۴۰ به کسی فروخته نشده بود. میراث فرهنگی زمانی می‌تواند یک خانه را ثبت کند که مالک شخصی آن رضایت داشته باشد. این مشکلی بود که برای ثبت این خانه داشتیم. ما در صحبت‌هایی که با اعضای شورای شهر هم داشتیم، آن‌ها هم راضی بودند که این کار انجام شود و گفتند که اعتباری را گذاشت‌اند تا این خانه را بخزند و قرار شد که اگر آن‌ها خانه را بخزند ما آن را ثبت کنیم، اما قبل از این‌که ما به این جریان وارد شویم، مجوز ساخت داده شده بود و مالک خانه را به پیمان‌کار داده بود و قراردادش را هم بسته بود؛ یعنی از طرف شهرداری مجوز ساخت داده شده بود. بعداً گفتند که ما اعتبار می‌گذاریم و آن را می‌خریم. مالک هم به ما مراجعه کرده و گفته بود که به ثبت خانه راضی نیست. این‌ها که خانه را تخریب کردند ترس داشتند که جمعه برای تخریب رفتند، چون بالاخره جمعه همه ادارها تعطیل هستند. حتی ما تا آخرین مرحله کارهای ثبت خانه در تهران پیش رفته بودیم. این را هم بگویم که به‌خاطر گرایش‌های سیاسی آقای ابتهاج دست ما بسته بود. نباید همه تقصیرها را هم به گردن شهرداری انداخت. آن‌طور که به ما گزارش داده‌اند، گفته‌اند آقای ابتهاج در آخرین اظهاراتش هم گفته و پافشاری کرده که «من کمونیست هستم و سر ایده‌هایم هم هستم.» گفتند کسی که کمونیست است چطور می‌خواهد آثارش را ثبت کند؟! ما حتی مجوز سردیس او را هم را نتوانستیم بگیریم تا در میراث روستایی‌مان بگذاریم. این حرف نهایی‌شان بود که حتی اگر شهرداری هم خانه را می‌خرید این گیر وجود داشت.»

حالا دیگر در رشت، زادگاه هوشنگ ابتهاج، هیچ شاعرانی از شاعری که «حافظ زمانه» خطابش می‌کردند، پیدا نمی‌شود. اما خانه دیگر «سایه» که دخترش ابتهاج به آن اشاره کرده بود، در محدوده خیابان‌های فردوسی و لاله‌زار است؛ خانه‌ای که برای من خیلی خنده‌دار است و وقتی سند ثبتی اسناد شهری با جزئیات وجود دارد و این‌که خانه مطابق صورت مجلس فلان به تاریخ فلان به فلائی و از فلائی ارث رسیده است، از من دست‌خط بخواهند. حضرات در شهرداری رشت و در هر جای دیگر هم این سند را دارند، این‌که نوشته دوطبقی از من بخوانند، شوخی است. من بنویسم کاخ سلطنتی در فلان کشور دنیا برای من است؟! این‌ها که کافی نیست، وقتی سند وجود دارد به نوشته احتیاج نیست؛ این به شوخی می‌ماند. کپی سند دست من است؛ دخترم برای من فرستاده که دخترم هم از ۱۰ نفر دیگر گرفته است. در رشت این سندا را دیده‌اند و دارند. این‌ها بهانه‌جویی است.»

هیچ بندی از این توضیحات اما افاقه نکرد و سازمان میراث فرهنگی برای ثبت خانه مجاب نشد، مالک هم بولدورز‌ها را به جان خانم‌داری ابتهاج انداخت و یادگار کودکی «سایه» را برای همیشه نابود کرد. بهانه آوردند: عقاید سیاسی هوشنگ ابتهاج دلیل ثبت نشدن خانه و حتی صدور مجوز آن برای تخریب بوده است. توجیه و توضیح مدیر وقت میراث فرهنگی گیلان دربراه علت تخریب خانه مادری هوشنگ ابتهاج این بود: «ولا که این خانه در سال ۴۰ به کسی فروخته نشده بود. میراث فرهنگی زمانی می‌تواند یک خانه را ثبت کند که مالک شخصی آن رضایت داشته باشد. این مشکلی بود که برای ثبت این خانه داشتیم. ما در صحبت‌هایی که با اعضای شورای شهر هم داشتیم، آن‌ها هم راضی بودند که این کار انجام شود و گفتند که اعتباری را گذاشت‌اند تا این خانه را بخزند و قرار شد که اگر آن‌ها خانه را بخزند ما آن را ثبت کنیم، اما قبل از این‌که ما به این جریان وارد شویم، مجوز ساخت داده شده بود و مالک خانه را به پیمان‌کار داده بود و قراردادش را هم بسته بود؛ یعنی از طرف شهرداری مجوز ساخت داده شده بود. بعداً گفتند که ما اعتبار می‌گذاریم و آن را می‌خریم. مالک هم به ما مراجعه کرده و گفته بود که به ثبت خانه راضی نیست. این‌ها که خانه را تخریب کردند ترس داشتند که جمعه برای تخریب رفتند، چون بالاخره جمعه همه ادارها تعطیل هستند. حتی ما تا آخرین مرحله کارهای ثبت خانه در تهران پیش رفته بودیم. این را هم بگویم که به‌خاطر گرایش‌های سیاسی آقای ابتهاج دست ما بسته بود. نباید همه تقصیرها را هم به گردن شهرداری انداخت. آن‌طور که به ما گزارش داده‌اند، گفته‌اند آقای ابتهاج در آخرین اظهاراتش هم گفته و پافشاری کرده که «من کمونیست هستم و سر ایده‌هایم هم هستم.» گفتند کسی که کمونیست است چطور می‌خواهد آثارش را ثبت کند؟! ما حتی مجوز سردیس او را هم را نتوانستیم بگیریم تا در میراث روستایی‌مان بگذاریم. این حرف نهایی‌شان بود که حتی اگر شهرداری هم خانه را می‌خرید این گیر وجود داشت.»

حالا دیگر در رشت، زادگاه هوشنگ ابتهاج، هیچ شاعرانی از شاعری که «حافظ زمانه» خطابش می‌کردند، پیدا نمی‌شود. اما خانه دیگر «سایه» که دخترش ابتهاج به آن اشاره کرده بود، در محدوده خیابان‌های فردوسی و لاله‌زار است؛ خانه‌ای که

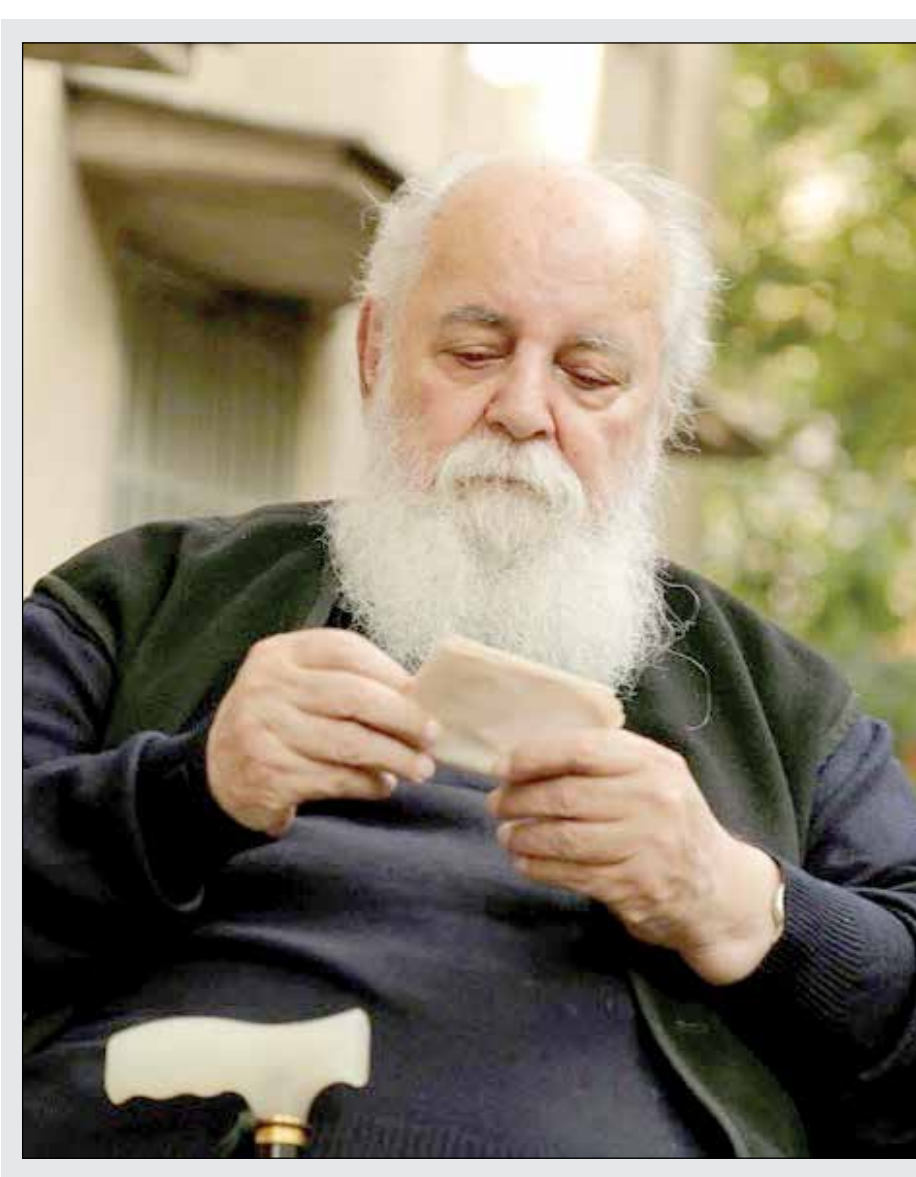
## هوشنگ ابتهاج در «سایه»



**از راست به چپ: هوشنگ ابتهاج، سیاوش کسرایی، نیما یوشیج، احمد شاملو و مرتضی کیوان**

خود (از پاریز تا پاریس) استقبال شرکت‌کنندگان و هیجان آن‌ها پس از شنیدن شعرهای سایه را شرح می‌دهد و می‌نویسد که تا قبل از آن هرگز باور نمی‌کرده‌است که مردم از شنیدن یک شعر تو تا این حد هیجان‌زده شوند.

اما خواننده شدن شعرهای ابتهاج از دههٔ پنجاه و با حضور در رادیو آغاز شد، تعدادی از غزل‌ها، تصنیف‌ها و شعرهای نیمایی او توسط کسانی چون محمدرضا شجریان، علیرضا افتخاری، شهرام ناظری، حسین قوامی و محمد اصفهانی اجرا شده‌اند. امیرهوشنگ ابتهاج در یکی از واپسین جلساتی که در سال ۹۹ با مخاطبان خود سخن گفت، گفته بود: در حدود ۸۰ سال است که من با این زبان شعر آشنایی دارم و خیال می‌کنم قسمت زیادی از آن‌چه را می‌خوانم بگویم بلدم



خانه مادری هوشنگ ابتهاج در رشت، پیش از تخریب

پارس درآمد. بانک در جریان واگذاری املاک وثیقه‌ای خود این خانه را در سالل ۱۳۴۳ به احمدعلی ابتهاج واگذار کرد. او نیز دفتر مرکزی کارخانه سیمان تهران را در آن ساخت. هوشنگ ابتهاج به دعوت عمومی خود مدتی در شرکت سیمان تهران مسؤؤل حسابداری بود، برای مدتی نیز سمت مدیرکل شرکت را برعهده داشت. در همین زمان بود که در بخشی از محوطه شرکت، خانه‌ای بنا کرد تا به همراه همسر و فرزندانش در آن زندگی کند. خانه بر اساس طرحی از مهندس ابتکار ساخته شد. او شوهر عمه ابتهاج بود و به همین سبب شاعر این امکان را پیدا کرد تا در تمام مراحل ساخت خانه نظارت مستقیم داشته باشد. به‌ویژه که هم‌زمان با ساخت ابتهاج خانواده خود را به آنجا منتقل کرد و به همراه آن‌ها در همان خانه نیمه‌ساز سکونت کرد.» (مرتضی رحیم نواز، نویسنده و کارشناس ارشد ادبیات فارسی)

خانه ارغوان در محدوده خیابان فردوسی، هرچند سال ۱۳۸۷ ثبت ملی شده، اما روی دیوارهای آجری قرمز رنگ آن نه از نام و نشان هوشنگ ابتهاج خیری است و نه موزه و بنیاد شعری همنام سایه در آن بنا شده است. خانه دو طبقه خیابان انوشیروانی فردوسی به همراه درخت ارغوان، سال‌هاست در تملک شرکت سیمان تهران قرار دارد.

اگرچه ستون شعر ابتهاج مستحکم است و شعر او از «ارغوان» تا «سپیده» در این سرزمین جاری و خاطره‌انگیز است، اما اکنون در جغرافیای ایران، نشان متعدد است، در فصل‌ترین شرح دربارهٔ آن نوشته شده که «مین خانه بخشی از املاک سیروس فرامرزمانیان بود که پس از مدتی آن را به منوچهر هرمز قراقرزلو فروخت و توسط او بعدها به رهن بانک

برعکس خانه کودکی ابتهاج در رشت، ثبت ملی

شده است، اما نه به نام هوشنگ ابتهاج، بلکه به خاطر درخت ارغوان که انگیزه سرایش شعر «ارغوان» بود. ابتهاج با ارغوان انس داشت، گفته بود وقتی دیگر در آن خانه نبوده این شعر را به‌سه یاد آن خانه و درخت گفته است. وقتی هم که شنیده بود توری در تهران افرادی را برای دیدن خانه‌اش و درخت «ارغوان» می‌برد، شعر «ارغوان می‌بینی…» را نوشته است. هوشنگ ابتهاج در زندگی‌نامه خود احساساتش را در آن زندگی کند. خانه بر اساس طرحی از مهندس ابتکار ساخته شد. او شوهر عمه ابتهاج بود و به همین سبب شاعر این امکان را پیدا کرد تا در تمام مراحل ساخت خانه نظارت مستقیم داشته باشد. به‌ویژه که هم‌زمان با ساخت ابتهاج خانواده خود را به آنجا منتقل کرد و به همراه آن‌ها در همان خانه نیمه‌ساز سکونت کرد.» (مرتضی رحیم نواز، نویسنده و کارشناس ارشد ادبیات فارسی)

خانه ارغوان در محدوده خیابان فردوسی، هرچند سال ۱۳۸۷ ثبت ملی شده، اما روی دیوارهای آجری قرمز رنگ آن نه از نام و نشان هوشنگ ابتهاج خیری است و نه موزه و بنیاد شعری همنام سایه در آن بنا شده است. خانه دو طبقه خیابان انوشیروانی فردوسی به همراه درخت ارغوان، سال‌هاست در تملک شرکت سیمان تهران قرار دارد.

اگرچه ستون شعر ابتهاج مستحکم است و شعر او از «ارغوان» تا «سپیده» در این سرزمین جاری و خاطره‌انگیز است، اما اکنون در جغرافیای ایران، نشان متعدد است، در فصل‌ترین شرح دربارهٔ آن نوشته شده که «مین خانه بخشی از املاک سیروس فرامرزمانیان بود که پس از مدتی آن را به منوچهر هرمز قراقرزلو فروخت و توسط او بعدها به رهن بانک

دلش نمی‌خواست شناخته شود ولی می‌گفت قسمت زیادی از آن‌چه را می‌خواهد بگوید بلد است بگوید، یعنی راه حلی برای گفتن آن پیدا کرده است؛ «سایه» اما به قول شفیعی کدکنی در چکاد بلندی ایستاده بود که به انکار دیگران نیازی نبود.

«من (امیرهوشنگ) تنها پسر «آقاخان» ابتهاج و «فاطمه رفعت» به‌شمار می‌رفتم. بعد از من سه تا دختر بدبختی آمدم و ضمناً یک پسر هم قبل از من، نیامده رفت. خیلی برای خانواده‌ام اهمیت داشتم و خیلی عزیز کرده، خودسری خودداری، لوس و از خودراضی بار آمده بودم! تا دوازده سیزده سالگی من، اگر کسی حال مرا از مادرم می‌پرسید، زارزار گریه می‌کرد و می‌گفت که یک پسر دارم که آن همه دیوان است. هر چه می‌گفتند: خانم‌جان! بس‌پرچه‌ها این‌طورند و بزرگ می‌شوند، خوب و عاقل می‌شوند، می‌گفت که دگیر کی می‌خواهد عاقل شود؟ خیلی اذیت‌کننده و آزارگر بودم. یک بچه کم‌کوچک‌تر از خود را با طناب می‌بستم و از درخت اویزان می‌کردم. تحصیلات ابتدایی را در مدرسهٔ عنصری که در ضلع جنوبی باغ سبزه‌میدان بود، گذراندم؛ بعد مرا گذاشتند مدرسهٔ قائنی که پشت خانه ما در سبزه‌میدان و آن طرف در ته کوچه بود، بعد از آن‌جا برای کلاس هشتم به مدرسهٔ شاپور که کلاس‌های چهارم و پنجم متوسطه را آن‌جا خواندم. در مورد من می‌گفتند که: او در پی آموختن و یادگرفتن است اما در درس و کار مدرسه چندان کوشا و ساعی نیست و زیاد به آن توجه نشان نمی‌دهد. آشپزی، گلدوزی، خیاطی، موسیقی، نقاشی، مجسمه‌سازی، ورزش (کشتی و وزنه‌برداری) هر کدام در دوره‌یی علاقه من را به خود جلب می‌کرد. یکی از آن چیزهایی که خیلی برایم جالب بود، آشپزی بود. ده همان هشت – ده سالگی برای غذا پختن و ییاد گرفتن حرص می‌زدم و همواره از درس گریزان بودم. چنان‌که هنگامی که به تهران آمدم و در مدرسهٔ تمدن نام‌نویسی کردم، در آن‌جا کلاس پنجم متوسطه را رد شدم، بعد هم دیگر به مدرسه نرفتم و درس خواندن را رها کردم.»

به گزارش ایسنا، آن‌چه در بالا آمد، بخشی از زیست‌نامهٔ خودنوشت «سایه» است که در سی‌وچهارمین شماره از نشریهٔ «حافظ» (فرهپور ۱۳۸۵) با یک شعر از او منتشر شد و ما به رسم الخط خودش منتشر کردیم.

آغاز زندگی شاعری ابتهاج را شاید بتوان از «نخستین نغمه‌ها» دانست؛ او

نخستین اثرش را با این نام در آغازین روزهای جوانی و در سال ۱۳۲۵ منتشر کرد. پس از این، «گالیا» دست‌مایهٔ عاشقانه‌های «سایه» شد. او در جوانی لیدخته

دختری ارمنی به نام «گالیا» شده بود که در رشت زندگی می‌کرد و این عشق

«وقتی خود آدم نمی‌ماند، حالا خانه هم نماند، اما خوب این خانه حیف است و یادگاری است.» این جملات، گوشه‌ای از احساسات و باور هوشنگ ابتهاج است، موقعی که چنگال‌های بولدورز آمده بود تا به جان خانه مادری «سایه» فرو برود.

به گزارش ایسنا، امیرهوشنگ ابتهاج متخلص به «ه. ا. سایه» متولد ششم اسفند ۱۳۰۶ در شهر رشت است. او اولین فرزند فاطمه رفعت و میرزا آقاخان ابتهاج و تنها پسر خانواده بود. می‌گفت تا نوزده سالگی در رشت زندگی کرده در خانه‌ای ابتدای محله استادسرای رشت؛ جایی که قرار بود موزه و «بنیاد شعر و غزل سایه» شود، اما یک روز جمعه در فروردین سال ۱۳۹۸ برای همیشه ویران شد.

دختر امیرهوشنگ ابتهاج خوشحال بود که می‌خواهند خانه را به نام «سایه» برای شعر، فرهنگ و هنر نگه دارند، می‌گفت: «دو خانه از «سایه»، یکی خانه مادری در رشت که «سایه» در آن به‌دنیا آمده و اولین شعرهایش را در آن سروده و دیگری «خانه ارغوان» در تهران به یادگار مانده است.» اما حالا یکی از آن دو خانه به طور کامل تخریب شده و دیگری هم در تملک و تصرف شرکت سیمان تهران است.

خانه رشت وقتی خراب شد که انتظار برای ثبت آن در فهرست آثار ملی می‌رفت. اواخر بهار سال ۱۳۹۶ بود که همسپری‌های هوشنگ ابتهاج از احتمال تخریب خانه کودکی او خبر دادند. آن هم زمانی که شورای شهر رشت برای خرید این خانه مصوبه داده و شهرداری رشت ملزم شده بود آن خانه را بخرد مشروط بر این‌که به لحاظ ثبتی خانه متعلق به استاد ابتهاج باشد. قرار بود خانه کودکی ابتهاج «بنیاد شعر و غزل سایه» شود. میراث فرهنگی گیلان وعده داده